

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

مسائل ایدئولوژیک

دکتر غلام حسین فروتن
بازتایپ و ارسال از: سازمان انقلابی افغانستان
۰۷ فیبروری ۲۰۱۳

دفاع از مائو، دفاع از مارکسیسم خلاق است

(بخش چهارم)

مائو و خصلت انقلاب چین

در کشور چین که نظام فئودالی برجامعه مسلط است و دهقانان تحت سلطه فئودالها قرار دارند، وظیفه انقلاب برانداختن نظام فئودالی و آزاد کردن دهقانان است. بدون شک در چنین انقلابی به ویژه در چین که اکثریت عظیم جمعیت با دهقانان است، دهقانان نیروی عمده انقلاب را تشکیل می دهند. اما چین در عین حال کشوری نیمه مستعمره و تحت سلطه امپریالیست های خارجی است که با غارت ثروتهای کشور و استثمار خلق چین و پشتیبانی از نظام فئودالی نه تنها استقلال و آزادی را از خلق می ربایند، راه غلبه بر عقب ماندگی را نیز بر کشور چین می بندند. بنابر این انقلاب چین دارای خصلتی دموکراتیک است چون وظیفه برانداختن فئودالیسم و آزاد کردن دهقانان را در برابر خود قرار می دهد و در عین حال ملی است چون خلق را از یوغ امپریالیسم رهایی می بخشد.

وقتی این انقلاب از طرف پرولتاریا و حزب سیاسی آن رهبری می شود، دورنمای دیگری پیدا می کند، دورنمای سوسیالیستی. در چنین حالی انقلاب از دو مرحله می گذرد: نخست مرحله ملی و دموکراتیک و سپس مرحله سوسیالیستی. این دو مرحله از لحاظ نیروهای محرک انقلاب و از لحاظ وظایفی که باید انجام دهند با یکدیگر متفاوت اند، بدون انجام وظایف مرحله ملی و دموکراتیک نمی توان به مرحله سوسیالیستی گام نهاد، در عین حال نمی توان این دو مرحله را با دیواری از یک دیگر جدا کرد.

لنین و ستالین و بین الملل کمونیسم بارها به انقلاب چین و خصلت آن، دو مرحله بودن آن اشاراتی کرده اند. مائو که خود دست اندرکار و رهبر انقلاب چین بود، خصوصیات انقلاب چین و دورنمای آن و نیروهای محرکه آن را بسط داد و آن را به صورت تئوری انقلاب چین تدوین کرد. مفهوم "دموکراسی نوین" که مائو آن را برای نخستین بار بیان کرد، مضمون تئوری انقلاب بورژوا دموکراتیک را در یک کشور نیمه مستعمره نیمه فئودال در دوران بعد از انقلاب اکتوبر روسیه نشان می دهد. مائو در اثر خود، "درباره دموکراسی نوین" جوانب مختلف این مرحله از انقلاب و گذار آن را به انقلاب سوسیالیستی به تفصیل بیان کرده است. مائو تدوین کننده "انقلاب دموکراسی نوین" است. این حقیقتی است که با مراجعه به تاریخ جنبش کمونیستی می توان آن را دریافت.

اما اثر "امپریالیسم و انقلاب" بر این عقیده نیست.

"مائوتسه دون پیوند نزدیک انقلاب بورژوا- دموکراتیک و انقلاب پرولتاریائی را هرگز نمی توانست به درستی دریابد و روشن کند. خلاف تئوری مارکسیستی- لنینیستی که به طور علمی خاطر نشان ساخته است که میان انقلاب بورژوا- دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی دیوار چین وجود ندارد و این دو انقلاب نمی توانند از یک دیگر زمانی طولانی فاصله داشته باشند، مائوتسه دون برآنست که "تبدیل انقلاب ما به انقلاب سوسیالیستی کار آینده است... چه موقع این گذار صورت خواهد گرفت... برای آن زمانی نسبتاً طولانی لازم خواهد بود تا زمانی که برای چنین گذاری همه مقدمات سیاسی و اقتصادی لازم پدید نیامده، تا زمانی که چنین گذاری برای اکثریت عظیم خلق ما نتواند مفید واقع شود و زیانمند هم باشد نباید از این گذار سخنی بمیان آورد". (همانجا ص ۴۸۴-۴۸۵)

در آنچه که در فوق از مائو نقل شده (برای متن فارسی به جلد اول صفحه ۲۵۷ مراجعه شود) چنانکه مشاهده می شود دو بخش حذف و به جای آن نقطه چین گذاشته شده است. شاید صحبت بر سر مطلب مفصلی است و برای جلوگیری از اطاله کلام از آن صرف نظر شده است؟ اما نه، آنچه حذف شده دو جمله کوتاه است. نقطه چین اول جای این جمله را گرفته است: "در آینده انقلاب دموکراتیک ناگزیر به انقلاب سوسیالیستی گذار خواهد کرد". و نقطه چین دوم به جای این جمله آمده: "منوط به وجود پاره ای شرایط لازم است".

اثر "امپریالیسم و انقلاب" دو مطلب اساسی را عالماً و عامداً از قلم انداخته است:

اول این که گذار انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی ناگزیر است و دوم این که این گذار منوط به فراهم آمدن شرایط خاصی است. این شرایط کدامند؛ مائو با صراحت بیان می دارد و در ۱۹۴۰ چنین می نویسد:

"شک نیست که انقلاب هنوز در نخستین مرحله خویش است و در آینده به مرحله دوم، به سوسیالیسم تکامل خواهد یافت. چین تنها وقتی روی سعادت واقعی را خواهد دید که به دوران سوسیالیسم وارد شود. اما امروز هنوز زمان برقراری سوسیالیسم نیست. وظیفه کنونی انقلاب چین نبرد با امپریالیسم و فئودالیسم است و تا زمانی که این وظیفه پایان نیپذیرد از سوسیالیسم سخن هم نمی تواند به میان آید. انقلاب چین باید ناگزیر دو مرحله را بپیماید: ابتداء مرحله دموکراسی نوین و تنها پس از آن سوسیالیسم. به علاوه مرحله نخستین بس طولانی خواهد بود و نمی توان آن را ظرف یک صبح تا شام به اتمام رسانید. ما مردمان تخیلی نیستیم و نمی توانیم از شرایط واقعی کنونی دور شویم". (ترجمه فارسی آثار مائو جلد دوم ص ۵۳۴-۵۳۵ - تکیه از ما است)

مائو در انطباق کامل با مارکسیسم، انقلاب چین را شامل دو مرحله می داند. مرحله دموکراسی و مرحله سوسیالیسم که از یک دیگر از لحاظ وظایف و نیرو های محرکه به کلی متفاوت اند. مرحله دموکراسی ناگزیر به سوسیالیسم می انجامد ولی برای آن که این گذار بتواند به تحقق درآید ناگزیر باید شرایطی فراهم آید و این شرایط برافتادن کامل امپریالیسم و فئودالیسم است. چه موقع این شرایط فراهم خواهد آمد. مائو برای آن، زمان نسبتاً طولانی پیش بینی می کند. مائو که وجود این دو مرحله و وجوه تمایز آنها را به درستی دریافته به روشنی هم توضیح داده است. توجه کنید:

"جنبش انقلابی چین تحت رهبری حزب کمونیست چین در مجموع شامل دو مرحله می شود: انقلاب دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی. این دو مرحله، دو پروسه انقلابی را تشکیل می دهند که خصلتاً با یکدیگر فرق دارند و تنها وقتی که اولی پایان یابد می توان به انجام دومی پرداخت. انقلاب دموکراتیک به منزله تدارک ضرور برای انقلاب سوسیالیستی است؛ انقلاب سوسیالیستی به طور اجتناب ناپذیر دنباله انقلاب دموکراتیک است؟ (کتاب سرخ ص ۲۷ - تکیه از ما است)

آیا روشن تر از این می توان دو مرحله انقلاب، تمایز آنها و گذار از یک مرحله به مرحله دیگر را توضیح داد؟ اثر مائو "درباره دموکراسی نوین" تکامل آن ایده های پراکنده ای است که اینجا و آنجا توسط لنین، ستالین و کمینترن بیان شده است. آیا مایه تعجب نیست وقتی "امپریالیسم و انقلاب" مدعی می شود که مائو پیوند این دو مرحله را "هرگز

نمی توانست دریابد و روشن کند؟ "دلیل" آنهم گویا اینست که مائو برای فراهم آمدن شرایط گذار از مرحله اول به مرحله دوم زمانی نسبتاً طولانی پیش بینی می کند. "امپریالیسم و انقلاب" بر آنست که این دو مرحله نمی توانند از یک دیگر زمانی طولانی فاصله داشته باشند. منظور چیست؟ آیا منظور اینست که بدون انجام وظایف مرحله دموکراتیک یا در جریان مرحله دموکراتیک می توان به سوسیالیسم گذر کرد؟ "امپریالیسم و انقلاب" در این زمینه چیزی نمی گوید و فقط برآنست که فاصله زمانی میان آن دو نمی تواند طولانی باشد. آیا بدین معنی است که ممکن بود امپریالیسم و فئودالیسم را ظرف مدت کوتاهی برانداخت؟ مائو که خود در پراتیک انقلاب است و نیرو های انقلاب را در مقایسه با نیروهای ضد انقلاب می سنجد. زمانی نسبتاً طولانی پیش بینی می کند و به خصوص شرایط امکان گذار را به دست می دهد و بنابر این مسأله کاملاً روشن است. "امپریالیسم و انقلاب" که گویا پیوند نزدیک میان دو مرحله را دریافته هیچ چیز را روشن نکرده است.

"امپریالیسم و انقلاب" این اتهام ناروا و بی پایه را می خواهد به کرسی بنشاند که مائو هرگز به تبدیل انقلاب دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی نمی اندیشده است، حتی پس از آزادی کشور از یوغ امپریالیسم و فئودالیسم. "مائوتسه دون در تمام دوران انقلاب حتی پس از آزادی به این عقیده ضد مارکسیستی چسبیده بود، عقیده ای که طرفدار تبدیل انقلاب بورژوا دموکراتیک به انقلاب سوسیالیستی نیست" (همانجا ص ۴۸۵)

سخن بس نامعقولی است که مطالب فوق بر آن خط بطلان می کشد. مائو پیروزی انقلاب را در اکتوبر ۱۹۴۹ آغاز مرحله انقلاب سوسیالیستی می داند و تحولات سوسیالیستی در واقع از همان زمان آغازین گرفته است، به قسمی که در فبروری ۱۹۵۷ مائو در نطق خود در برابر یازدهمین اجلاسیه (وسیع) کنفرانس عالی دولتی، از سوسیالیستی و انقلاب سوسیالیستی سخن می گوید:

"پیروزی انقلاب بورژوا- دموکراتیک و انقلاب سوسیالیستی و موفقیت های ما در ساختمان سوسیالیسم سیمای چین کهن را به سرعت دگرگون ساخته اند...

اکنون خلق ۶۰۰ میلیونی کشور ما به رهبری طبقه کارگر و حزب کمونیست، با وحدت و یگانگی به ساختمان عظیم سوسیالیسم مشغول است... در مرحله کنونی که دوران ساختمان سوسیالیسم است..." (درباره ماله حل صحیح تضادهای درون خلق)

آیا "امپریالیسم و انقلاب" از این نوشته مائو بی اطلاع مانده است؟ یا شاید می خواهد بگوید که مائو در حرف از سوسیالیسم سخن می رانده ولی در عمل مرحله دموکراتیک انقلاب ادامه یافته است؟ اگر مقصود اینست آنگاه نمی توان گفت که مائو به عقیده ای چسبیده که طرفدار گذار نیست. مائو به گذار از مرحله اول به مرحله دوم عمیقاً معتقد است و آنرا به کرات و به روشنی بیان داشته، خلاف اتهام "امپریالیسم و انقلاب" آن را به مرحله اجراء درآورده است. تمام تئوری مائو درباره وجود دو مرحله در انقلاب چین و به طور کلی در انقلاب کشور های مستعمره و نیمه مستعمره از پراتیک انقلاب چین، از انطباق خلاق مارکسیسم- لنینیسم بر شرایط جامعه چین برخاسته است.

گذار از دموکراسی به سوسیالیسم تنها به این علت است که طبقه کارگر از طریق حزب کمونیست هژمون انقلاب است. مائو بارها تکرار کرده است که بورژوازی ملی در کشور چین و کشور های نظیر نمی تواند رهبری انقلاب را به دست بگیرد و انقلاب را به پیروزی کامل برساند و تفاوت انقلابهای بورژوا دموکراتیک نوین با انقلابات بورژوا- دموکراتیک گذشته در همین است. بورژوازی ملی از لحاظ اقتصادی و سیاسی ضعیف است. او از جانب امپریالیسم تحت فشار سیاسی و اقتصادی قرار می گیرد و لذا با آن به مبارزه بر می خیزد و در شرایطی به صفوف انقلاب می پیوندد. از سوی دیگر ضعف او و پیوند او در مواردی با روستا او را به تسلیم می کشاند و به صفوف امپریالیسم و ضد انقلاب می راند. بنابر این وظیفه رهبری دهقانان و در نتیجه هژمونی انقلاب بر دوش پرولتاریا می افتد، به همین جهت

به گفته مائو این انقلاب "به استقرار جامعه سرمایه داری و دولت دیکتاتوری بورژوائی" نخواهد انجامید بلکه راه را برای تکامل سوسیالیسم خواهد گشود.

"با آنکه چنین انقلابی در مستعمرات و نیمه مستعمرات در نخستین مرحله یا نخستین گام خود از لحاظ خصلت اجتماعی هنوز اصولاً یک انقلاب بورژوا-دموکراتیک است و درخواست های عینی آن در جهت گشودن راه رشد سرمایه داری سیر می کند، مع ذلک این انقلاب دیگر از نوع انقلاب کهنه نیست که بورژوازی آن را رهبری می کند و هدفش استقرار جامعه سرمایه داری و دولت دیکتاتوری بورژوازی است: بلکه انقلاب نوع جدیدی است که پرولتاریا آن را رهبری می کند و هدفش در مرحله نخست برقراری جامعه دموکراسی نوین و دولت دیکتاتوری مشترک کلیه طبقات انقلابی است. از این رو این انقلاب درست برای رشد سوسیالیسم راه باز هم وسیعتری را می گشاید". (ترجمه به فارسی آثار جلد ۲ ص ۵۱۳)

علی رغم تمام این وضوح و روشنی اثر "امپریالیسم و انقلاب" برآنست که جریان انقلاب را نه مارکسیسم-لنینیسم، بلکه درک ضد مارکسیستی "اندیشه مائوتسه دون" از خصلت انقلاب "مراحل آن و نیرو های محرکه آن و غیره رهبری کرده است" (همانجا ص ۴۸۴)

ادامه دارد